

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

شخصیت های ملی	National Personalities
---------------	------------------------



دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۱۴ اگست ۲۰۰۸

اعزاز و تبجیل اعلیحضرت غازی امان الله خان
(مجموعه چار مقاله)

و پیشنهاد

اعمار آرامگاهی معظم برای آن شاه غازی

ماه جولای سال ۱۹۶۴ بود و تازه از تحصیل نظامی از چکوسلوواکیا ، برگشته بودم که با جمعی از دوستان سفری به جلال آباد دست داد. اماکن دیدنی شهر را از نظر گذشتانیدیم و از جمله از "سراج العمارت" که از بناء های تاریخی آن شهر است. آنطرف ترک، قبر امیر حبیب الله سراج الملة و الدین را دیدم که پسر نامدارش، اعلیحضرت غازی امان الله خان، در کنارش آرمیده ؛ در قبری ساده و بس محقر به بلندای چند سانتی متر و رنگ شده با "گل سفید". در هماندم انگشت حیرت به دندان گزیده و افسوسها خوردم که شخصیتی به بزرگی سیف الملة و الدین اعلیحضرت غازی امان الله خان ، چرا آرامگاهی شایسته ندارد؟؟؟ اینک که از آن خاطره رقت آور ۴۴ سال تخت میگذرد و یاد آن صحنه قلبم را میگذارد، میخوام با هموطنان ارجمند خود درد دلی بنمایم :

در زمانی که تمام آحاد ملت ما به عظمت شخصیت اعلیحضرت غازی و "محصل استقلال" افغانستان از یوغ استعمار انگریز پی برده اند، چقدر شرم آور است که آن شهريار نامدار آرامگاهی در خور شأن خود نداشته باشد. در دوران رژیم خاندان نادری که بر هرچه نشان انگشت امان الله خان غازی خورده بود، خط بطلان میکشید، هموطنان ما جرأت نداشتند ، که حتی نام اعلیحضرت امان الله خان را بر زبان آرند، اما حالا چرا؟؟؟ چرا وطنداران حقشناس ما حالا که "آن سبو بشکسته و آن ساقی نمانده" ، صدای خود را بلند نمی کنند؟؟؟؟

بلی؛ حالا که نه از "نادر" خبری مانده و نه از "نادری" اثری ، باید صدای خود را هرچه رساتر بیرون کشند و به یک آواز از زمامداران کشور بخواهند ، تا قدر آن "درة الزمان" استعمار را بدانند و بالاخره مقبره ای مجلل و شایسته، برای آن شهريار نامدار بناء نمایند. اگر مردم ما قدر این دُر ثمین تاریخ مُعاصر افغانستان را ندانند، هر آینه بدانند، که تاریخ جایگاه والای او را در سینه بی کینه خود نگهداشته و نام ماندگارش را به خط زرین ثبت کرده است!!!!

پیشنهاد این مسکین بحیث کمترین فرد افغان اینست، که این آرامگاه در "دارالامان"، که با نام نامی "امان الله غازی" گره خورده و جائیست که شاه نامور "کابل جدید" را در آن بناء میکرد، بنیاد گردد؛ شاید در نزدیکی قصر دارالامان و یا تپه تاج بیگ و در دور و نواح آن دو!!!!

مطالعه مقاله جامع، عالمانه ، صمیمانه و در عین زمان گزنده و کوبنده ای در سایت "دعوت" ، زیر عنوان « توهین به اعلیحضرت شاه امان الله غازی، توهین به استقلال و خونهاى ریخته در راه حصول آن است! » از قلم استاد تاریخ – جناب کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی – بر آنم داشت، تا این مقاله مستقل و مبسوط را به پیشگاه اشرف افغانان وطن پرست، تقدیم مینمایم :

در صدر مقاله جناب اعظم سیستانی میخوانیم :

« در تاریخ معاصر افغانستان، بعد از احمدشاه بابا ، در میان شاهان و شهزادگان و امیران و یا رؤسای جمهور کشور (رهبران گروه های چپ و راست افراطی، در سه دهه اخیر) هیچ یکی از لحاظ وطنپرستی و مردم دوستی و عشق به آزادی و سربلندی کشورش و نیز از لحاظ ضدیت با نفوذ بیگانگان در امور داخلی وطن، با شاه امان الله غازی برابری کرده نمی تواند.

مردم حق شناس افغانستان، تا هنوز نام اعلیحضرت غازی امان الله خان، این شخصیت بزرگ ملی و فداکار را با احترام عمیق بر زبان می آورند، و قلباً او را تکریم مینمایند. نام **غازی امان الله خان** با استقلال کشور پیوند گسست ناپذیر دارد و بی حرمتی به شخصیت او، در واقع بی حرمتی به استقلال و آزادی کشور و بی احترامی به خون های پاک ریختانده شده در راه حصول استقلال است. زیرا مردم افغانستان در تحت زعامت و درایت آن غازیمرد وطن پرست خونهای پاک خود را برای استرداد استقلال ریختند تا آنرا از کام استعمار به دست آورد ند؟ **مقام والای این رهبر وطنپرست و این شخصیت سیاسی افغان را، میتوان همین اکنون پس از گذشت قریب ۹ دهه بعد از حصول استقلال، هنگام شنیدن خاطرات بزرگان و ریش سفیدان هموطن به وضاحت تمام درک کرد و به محبوبیت معنوی او در میان ملت پی برد.**» (ختم نقل قول)

من در حالی که تمام گفته های بالا را بالتمام و بالکمال تأیید می کنم و باور ندارم، که کسی دیگر بدین نکوئی و رسائی بتواند حق مطلب را اداء نماید، برای تأیید دو سطر آخر این فرموده، قصه ای را از مقاله عالم برازنده و محقق دلسوز افغان – جناب داکتر عبدالحنان روستائی – می آورم. جناب روستائی بخش سوم مقاله « **سرنوشت زار پروژه زراعت و آبیاری نیمروز** » خود را که از مقالات ممتع و ماندگار روزگار ماست – با سرگذشتی جالب "حسن ختام" می بخشد. حکایت چشم دید این دانشمند دلسوز وطن آن

قدر جالب است که آن را درینجا بالتمام نقل میکنم، چون حیف میدانم که حتی جمله ای از آن هم بریده شود. جناب داکتر روستائی از یک منطقه دور افتاده افغانستان و از پیرمردی که فراموش خاطر ایام گشته، قصه جالبی را چنین نقل میکنند :

» سرگذشت در دشت :

گرمای شدید تابستان ۲۰۰۲ م در ریگستان های نیمروز بیداد می کرد و از هر جنبه ای یارای حرکت را می گرفت. تو گویی از زمین و از آسمان آتش می بارید و بال و پر هر پرنده ای را که به سایه ای نمی رسید، می سوخت. ساعت یازده و نیم بجه روز بود و گرما سنج ۵۷ درجه سانتی گراد را نشان می داد و باد آتشی به آهستگی می وزید چنانکه وسایل الکترونیکی را از کار انداخته و تاب و طاقت را از ما ربوده بود. در خلال این احوال غریبی از جمعی از کارگران که در ساحه مصروف کار بودند برخاست که یکی از مهمانان المانی در اثر گرمی از خود رفته و حالش زار گریده است. در حالیکه از این بابت نگرانی بر نگارنده مستولی شده بود دوان دوان خود را بدانجا رسانیده دیدم که همکار المانی ام از حال رفته و دلهره ای در جان کارگران انداخته است. و این در حالی بود که کمپ بود و باش ما ۵۰ کیلو متر از این محل فاصله داشت که طی این مسافه در آن دشت های ریگی با آنهمه بلندی و پستی و چُقری و چُقری دو نیم ساعت وقت را در بر می گرفت. از کارگران پرسیدم که آیا در این نزدیکی ها کدام قریه و دهکده ای وجود دارد. همه جواب دادند که نه! تنها یک نفر از اهالی منطقه گفت که درین نزدیکی ها دو خانواده زندگی دارند که بهتر است آنجا برویم. بنا بر آن همه راهی آن جایگاه گردیدیم که نیم ساعت به موتر از محل حادثه دور بود. چون بدانجا رسیدیم یکی دو کلبه محقر گلی که بیشتر از نیم آنها در زیر زمین قرار گرفته بودند، وجود داشت. حویلی این کلبه که احاطه ای نداشت در واقع شامل همه دشت های جنوب غرب کشور می شد. در فاصله چند قدمی کلبه چند رأس بز و بزغاله و یکی دو رأس گاو و خر از شدت گرمی العطش می زدند و چندین رأس مرغ در تلاش دانه گاه در لانه و زمانی در کلبه و کاشانه سر تا و سر بالا در جست و جوی دانه بودند. زن سرسپیدی با کالای ژنده و سر و موی ژولیده از کاه و بته به دیگدانی آتش افروخته و در آفتاب مطراق در حالیکه دو طفل کوچکی با سر و پای برهنه و لباس های چرکین به آن زن سرسپید چسبیده بودند، مصروف پختن غذا بود. همینکه در چند قدمی کلبه رسیدیم ، مرد کهن سالی که به قول خودش سن او بالاتر از ۹۰ سال بود با لباس های سفید ولی چرکین و محاسن پهن ولی سیمین از زیر زمینی برون آمده در حالیکه خود را به عصای کج و معوجش تکیه می داد؛ از ما جویای حادثه گردید. همینکه موضوع برایش روشن شد، ما را به کلبه رهنمایی کرده و گفت که هر چه زودتر داخل زیر زمینی شویم که آنجا سرد تر است. به راستی هم در زیرزمینی درجه گرمی فقط ۴۵ درجه سانتی گرید بود، در حالیکه بیرون از کلبه به ۵۸ تا ۶۰ درجه میرسید. در زیر زمینی دو خالیگاه به جای کلکینچه وجود داشت که موجب جریان هوا و باد خفیفی می گردید و این باد خفیف سختی گرمی شدید را بر ما تا حدودی قابل تحمل می ساخت. همکار از خود رفته المانی را در زیر همین روزنه جا به جا کرده و به سر و رویش آب می زدیم که حالش بهتر شود. در این گیر و دار آن مرد کهنسال بزغاله ای را حلال کرده و به آن زن سر سفید هدایت داده بود تا هر چه زود تر شوربایی بپزد. آنگاه پیر مرد وارد زیر زمینی شده از نگارنده جویای آمدن ما به آن منطقه دور افتاده شد. وقتی او واقف گردید که ما به خاطر احیای مجدد نهر لشکری و حل مشکل آب اهالی آنجا از المان آمده ایم از خوشحالی زیاد آب از چشمانش جاری شده گفت که : « **بچیم ! شما را امان الله خان روان کرده که با ما کمک کنید؟** » من که متوجه شدم که پیر مرد از حوادث و اتفاقات بیشتر از نیم قرن دور مانده، نخواستم نا امیدش بسازم، گفتم بلی پدر جان. در این وهله یادم از فرموده شاعری آمد که :

ظالم بمرد و قاعده زشت از او بماند عادل برفت و نام نکو اختیار کرد

آنگاه پیر مرد سر صحبت را باز کرده و از دیدگیها و شنیدگیهای دوره امانی صحبت فراوان کرده، اشک می ریخت و در حسرت می سوخت. این اشک با اشکهای اولی تفاوت بسیار داشت. قطره های اولی از خوشحالی آن بود که در نهری که آب رفته بار دیگر آب جاری می گردد و انسان و حیوان و نبات از برکت آن فیض می بینند، من جمله پیر مرد و خانواده اش. ولی قطرات اشک جویه دوم از درد جانگدازی بر می خاست که سینه پیرمرد را در هجران شاه امان الله خان و دوران پر فیض او چون خنجر تیزی زخم کاری زده بود. پیر مرد که از سوز دل اشک نقره فام میریخت، آن مروارید های گهر بار را در گوشه ای از شف دستارش جا به جا می ساخت و آه پر سوزی در حسرت گذشته از سینه شکسته به بیرون می کشید. پیر مرد در مقام تأمل و تأنی گرم صحبت بود که در همین احوال سفره دراز در صحن زیر زمینی پهن شد و نان های گرم به روی سفره تقسیم گردید. هنوز ما از جا نجسته بودیم که رمه مرغان آن کلبه که از گرسنگی چون انسانها عذاب می کشیدند بر سفره حمله بردند. پیر مرد ما را متوجه ساخت که مواظب باشیم. آنگاه به یکی

از نواسه هایش وظیفه داد تا مرغان را از کلبه بیرون کند، کاری که به مشکل انجام میشد، زیرا مرغان از هر زمان و مکان ممکن استفاده کرده دستبردی به دسترخوان می زدند. متعاقب آن شوربای لذیذی آورده شد که لذت آن عذاب گرمای تابستان را تسکین می بخشید. بعد از صرف نان همه برای ساعتی به خواب رفتند. تا این دم دوست المانی اندکی به حال آمده بود. چون خاطر ما جمع گردید همه راهی محل شدیم تا به کار خود ادامه دهیم. اما دوست المانی را تا عصر همان روز در کلبه پیر مرد گذاشتیم تا پیر مرد از او مواظبت نماید. در ساعات پایان روز همکار المانی به کلی سر حال شده بود. وقتی او را از نزد پیر مرد می گرفتیم، به رسم متداول اروپا، یک مشت پول را در ازای خدمات آن پیر مرد به او پیشکش نمودم. ولی این به مثابه تیر زهر آلودی بود که ناآگاهانه و غیر ارادی از این کمینه به قلب آن پیر مرد می نشست. چون متوجه این خطا شدم بلا درنگ از او معذرت خواستم. پیر مرد به بزرگواری که در شانش بود مرا در دم ببخشید و گفت: «همین که شما از آن جا های دور جهت کار به وطن می آید، مردانگی بزرگی می کنید و بالای ما حق خدمت دارید.» در پایان وقتی از او سؤال کردم که من برای او چه کرده میتوانم، پیر مرد در جواب گفت: «برای امان الله خان سلامهایم را برسان و از من به او بگو که به وطن بیاید که همه در انتظار اویند.» نگارنده که در بین واقعیتی کشنده و حسرتی فریبنده افتیده بودم بار دیگر با تایید خواهش او در دل پیر مرد تخمی از امید کاشتم، تخمی که مانند پروژه آبیاری نیمروز هیچگاهی به ثمر ن میرسید. درین میانه یادم از گفته عارفی آمد که نوشته بود که تاریخ جعل نمی شود. این سخن واقعیت دارد چنانکه پیر مرد به یاد دوره ده ساله امانی اشک فراوان ریخت و از زمانه های طولانی بعد از وی حرفی به میان نیاورد. به گفته شاعر:

زنده جاوید گشت هر که نکو نام زیست کز عقبش زکـر خیر زنده کند نام را

این سرگذشت که در دشت رفت بار دگر نمودی از فرهنگ گهربار جامعه افغانی را به مثابه «مشت نمونه خروار» تداعی می کند. بر ماست که در صیانت از این ارزش های فرهنگی پیوسته بکوشیم و از گزند روزگار در امانش نگهداریم.» (ختم نقل قول)

شخصیت استثنائی تاریخ معاصر ما "اعلیحضرت غازی امان الله خان" و خدماتی که این رادمرد به وطن و مردم خویش عرضه کرد، آنقدر روشن و اظهر من الشمس است، که تکرارش ولو به شکل "تقدیر مکرر" هم لازم نمی افتد. با آن هم "چار مقاله" ذیل را که در مقاطع مختلف در مورد اعلیحضرت غازی نوشته شده و شمه ای از کارنامه آن شخصیت بزرگ را می نمایاند، یکدم و یکجا تقدیم میکنم:

- ۱ - "اگر اعلیحضرت امان الله خان را می گذاشتند، ..."
- ۲ - "دو یادگار از اعلیحضرت غازی امان الله خان در برلین"
- ۳ - "۲۸ اسد روز ماندگار در تاریخ وطن - جاوید باد یاد سیف الملة و الدین امان الله خان غازی"
- ۴ - "به نام نامی قهرمان و محصل استقلال - اعلیحضرت غازی امان الله خان - پیشنهاد اعمار آرامگاهی باشکوه برای اعلیحضرت غازی امان الله خان"

مقاله اول

برلین، ۳ سپتمبر ۲۰۰۷

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

اگر اعلیحضرت امان الله خان را می گذاشتند، ...

دو یادگار اعلیحضرت غازی امان الله خان در برلین

با دوستی از طریق تلفون مصروف صحبت بودم. آن عزیز که فکر کنم همان روز افکاری مشوش خاطر عاطرش را میرنجانده، از هر در سخن گفت و مرا اصلاً به اصطلاح به "بردی گفتن" هم نگذاشت. روی سخن را بسوی گذشتگان ارجمند ما دور داده، بر فلان وطنپرست بتاخت و روح بهمان فرزند راستین وطن را بناوخت. گپ را بدانجا کشانید که از اعلیحضرت امان الله خان غازی نیز شدیداً انتقاد کرد و حتی لیل و نهار امروزین را پیامد سیاست های نادرست آن شاه ترقیخواه دانست. خلاصه از هر در سخن گفت، ولی گپ حسابی را از زبانش نشنیدم. من که تشوش فکری وی را در همان لحظات درک کرده

بودم، بحث را با ایشان بی فایده دانسته و آن را محول به موقعی دیگر کردم. این موقع را اکنون میسر می بینم و جواب آن عزیز را از طریق این سطور میدهم :

من میگویم که اگر اعلیحضرت امان الله خان غازی لا اقل ده سال دیگر زمام امور کشور را در دست میداشت و بدون دغدغه و تشویش به کار خود ادامه میداد، وطن ما در موقعیتی قرار میگرفت که بر پای خود بایستد، متکی بخود بگردد و از دستگیری به این و آن نجات یابد. بلی اگر این شهریار ترقیخواه و این فرزند بی نظیر این آب و خاک را مجال میدادند، افغانستان را از حالت قرون وسطائی برون میکشید و در قطار ملل راقیه اش جا میداد. گویند کشور جاپان و افغانستان در عین زمان رو به تجدد و نوگرایی نهادند، مگر سوگمندانه امروز "پله توفیر" (۱) جاپان و افغانستان را از زمین تا به فلک می بینیم. جاپان امروزه نه تنها در ذروه ترقی خود رسیده، بلکه در صدر کشورهای صنعتی و پیشرفته گیتی هم قرار گرفته؛ جلوتر از ایتالیا و انگلستان و فرانسه و حتی المان. و اگر از چند رشته اختصاصی "های تک" (۲) دیده ببوئیم، اتازونی نیز در عقب جاپان قرار میگیرد.

اگر اندک نمک واقعیت بینی در خمیر ما وجود میداشت و از نیات آن شاه خبر میبودیم، هرگز سخنانی کم و بسیار در باره وی نمیگفتیم. من نمیگویم، که اگر امان الله خان امان می یافت، کشور ما را به سطح جاپان میرسانید، مگر به تحقیق میتوانم بگویم، که اگر امان الله غازی لا اقل ده سال دیگر زمام کشور را در دست می داشت، امروز افغانستان از تمام کشور های همسایه و حتی منطقه جلوتر می افتید. بلی اگر چنین میشد، نه وطن ما در دامن روس می افتید، نه وطنفروشان "خلق - پرچم" زاده میشدند و نه ماجراهای بعد از ایشان رخ میداد. **بلی؛ رخ نمیداد، تا جهان غرب برخیزد و کشور ما را ببلعد.**

پس این همه لیل و نهار امروزی نه بخاطر آن وجود ذیجود، بلکه از نبودن و فقدان او رخ داد. می بینیم که حدیث آن دوست درست به عکس قضیه منتج میگردد.

از شرح وقایع و کارنامه دوره زمامداری امان الله خان نمیخواهم درینجا چیزی بر زبان آرم، که کتب تاریخ پر است ازین موضوع. فقط میخواهم به یک اعتراض آن دوست که گفت "چرا امان الله خان" ماهها را در اروپا گذشتاند؟" اندک قلم رنجه نمایم.

طولانی بودن سفر امان الله خان در اروپا دلایل مختلفی داشته. وی از یک طرف پلان سفر مفصلی را برای بازدید از ممالک پیشرفته اروپائی و بالوسيله جلب کمکهای وسیع از آنها را کشیده بود، که لابد باید وقت خیلی زیاد را بدین منظور تخصیص میداد. از طرف دیگر وسائل حمل و نقل آن زمان مانند امروز سریع نبود. وی با کشتی و قطار سفر میکرد، و این دو در هشتاد سال پیش سرعتی بسیار بطی داشتند. از طیارات مسافربری در آن وقت خبری نبود. و چه نقص دارد اگر از سفر اروپائی اعلیحضرت غازی شمه ای درینجا گفته آید؟

مرحوم میر غلام محمد غبار در جلد اول کتاب مستطاب "افغانستان در مسیر تاریخ" خویش در مورد سفر امان الله خان غازی به خارج چنین نوید :

« مسافرت شاه به خارج (دسمبر ۱۹۲۷ - جون ۱۹۲۸)

در سال ۱۹۲۷ دولت ایتالیا پادشاه افغانستان را دعوت به مسافرت به ایتالیا نمود، و او در دسمبر ۱۹۲۷ به قصد تحکیم روابط اقتصادی و کلتوری با ممالک خارجی عازم اروپا گردید. خط حرکت او از قندهار به کراچی و بمبئی

بود، در حالی که دولت انگلیس انتظار وی را در دهلی میکشید. شاه در مجامع هندی آزادانه حرف زد و حکومت انگلیس را آزرده تر ساخت، در حالی که لندن قبلاً دهلی را در مراقبت و احتیاط از قول و فعل شاه متوجه ساخته

بود. در هر حال شاه از هند به کشور مصر و باز به ایتالیا رفت، و از آنجا به فرانسه و بلجیم و جرمنی کشید. در انگلستان شاه دانست که اگر از مسافرت در کشور شوروی خودداری کند، انگلستان برای هرگونه امدادی به افغانستان حاضر است، ولی او نپذیرفت و به مملکت شوروی سفر کرد. آنگاه به کشور ترکیه و باز ایران رفت و به افغانستان عودت نمود. پادشاه افغانستان در شرق قریب به صفت یک پهلوان شرقی ضد استعمار غربی و در اروپا به حیث یک فاتح جنگ در مقابل امپراتوری برتانیاستقبال شد. تنها حکومت ایران از ابراز گرمی و حرارت خودداری نمود، زیرا ملکه افغانستان و زنان همراهش همه بدون نقاب و معجز [معجز یعنی چادر و روپوش] بودند، در حالی که زنان ایران آن روز در قید حجاب بسر می بردند و شاه ایران ورود ملکه افغانستان را بدون نقاب، مخالف عنعنۀ کشور خویش می شمرد.

شاه امان الله در اروپا فابریکه هائی بخريد و در استحکام روابط با دول خارجی بکوشید و در ترکیه دوستی و همکاری فرهنگی و نظامی بین دولتین صادقانه تحکیم گردید.

اما پیش آمد رجال بزرگ و مقتدر عصر در طبع شاه جوان تاثیری از عجب و خودبینی بجا گذاشت و تماشای عظمت تخنیک و فرهنگ غرب او را در تطبیق این تمدن و کلتور در افغانستان شتابزده ساخت،

در حالی که او از درک قوت محرکه و تطبیق دور افتاده بود. در ایام توقف شاه در لندن بعضی جرائد انگلیسی او را پتر کبیر افغانستان خواندند و خواستند در تعجیل طبیعی او تسریع نمایند، در صورتی که در داخل افغانستان دستهای مخالف مشغول تهیه زمینه اختلال و جلوگیری از هرگونه ریفورم و اصلاحات اجتماعی بود. » (صفحات ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ"، چاپ دو جلدی، چاپخانه نهضت، چاپ اول ۱۳۷۵، قم - ایران)

جریده انیس که در آن وقت ماهانه دوبار نشر میگردید، در شماره ۳۰ قوس ۱۳۰۶ (مطابق ۲۲ دسمبر ۱۹۲۷) خود در مورد استقبال اعلیحضرت در خارج چنین نوشت:

«پیغام تحیت و خوش آمدید از طرف اعلیحضرت جورج پادشاه انگلستان پس از فرامدن اعلیحضرت شهریار از موتر خود، کلنل (نیت جون) فرمانفرمای بلوچستان پیغام تحیت و خوش آمدید را که از طرف شاه انگلستان و لورد آپرون گرفته بود باین مضمون قرائت کرد:

من از طرف خود و ملت و مردم ورود اعلیحضرت را صمیمانه خوش آمدید میگویم و موفقیات بی نهایت را نسبت به سفر اعلیحضرت آرزومندم. و به مسرت تمام تشریف آوری اعلیحضرت را در پایتخت خودم انتظار دارم. و یقین واثق من است که این دیدن نتایج خوشگوار را نسبت با استحکام روابط آتیه بین دولتین بوجود خواهد آورد.»

انیس در شماره ۱۵ جدی ۱۳۰۶ (مطابق ۵ جنوری ۱۹۲۸) چنین نوشت:

«استقبال اعلیحضرت غازی و ملکه معظمه در کراچی از جریده پایونیر ریل شاهانه که دو انجن آنرا میکشید، از کویته بعد از انجام مراسم سلام و تقخیم که خیلی با جلال و شوکت بود عازم کراچی شد و ساعت ۲ - ۲۵ ۱۱ دسمبر وارد کراچی شدند. استیشن کراچی به تقریب ورود ذات شاهانه بیک طور شایسته و شایانی آراسته شده بود. داخل استیشن با گلهای داودی سرخ و زرد و سفید مزین به هردو جانب عمودهای دروازه بزرگ نشان تاج افغان و بالای آن لوای دولت افغانستان نصب کرده شده بود....»

انیس مؤرخ ۲۱ جدی (۱۲ جنوری ۱۹۲۸) نوشت:

«قرار اطلاعات تلگرافی و مطالعات عمومی که به اداره رسیده است، ظاهر شد که سفر بری و بحری اعلیحضرت همایونی و رفقای سفرشان از قاهره الی ناپولی به کمال صحتمندی گذشت. گرمجوشی و حرمت و تقدیری که از طرف ملل و حکومتی که در راه خط حرکت شان بود، بطور محسوس موقعیت و منزله ای که افغانستان بعد از نوال ["نوال" یعنی "نیل"] استقلال خود آنرا حایز شده است، دلالت میکند....»

انیس ۲۸ جدی ۱۳۰۶ (۱۹ جنوری ۱۹۲۸) چنین آورد:

«روما»

برای استقبال اعلیحضرت غازی، پادشاه و ملکه ایتالیا و شهزاده ولیعهد و موسولینی و اعضای کابینه و سفیر کبیر فرانسه استقبال و پذیرائی نموده اند....

روما ۱۵ جنوری

اعلیحضرت غازی و رفقای سفرشان بسواری موترهای مخصوص (پاپ) نائب المسیح که با کمال احتشام و مراسم عهد عتیقه استقبالشان را نمودند، ملاقات فرمودند....»

در انیس مؤرخ ۱۴ دلو ۱۳۰۶ (۳ فبروری ۱۹۲۸) چنین میخوانیم:

«اعلیحضرت غازی

تلگرافات خارجی مشعر است که استقبال اعلیحضرت غازی در پاریس با تمام مراسم اجلال و تقخیم انجام یافت. شاه محبوب نقاط مهم پاریس را از آن جمله (ورسیلز) [ورسای] را مشاهده فرمودند و چمنهای دلکش (اولسویل) محل التافشان گردیده، تطبیق دادن بعض نقشه های آنرا در شهر جدیدی در وطن خود اظهار فرمودند.

اثثائی که اعلیحضرت همایونی اولاد وطن خود طلبه علوم را در پاریس میدیدند، خطابه مؤثر ایراد فرمودند، آنها را به محنت کشی و اتحاد عمل در کار، و اینکه در افغانستان آتیه عامل خواهند بود، نصیحت و تشویق فرمودند.

اعلیحضرت غازی مبلغ یک هزار استرلنگ (پوند استرلنگ - شرح از معروفی) برای غربا و مساکین پاریس امداد فرموده اند.»

انیس مؤرخ ۲۸ دلو ۱۳۰۶ (۱۷ فیبروری ۱۹۲۸) در زمینه سفر امان الله خان نویسد :

« خبرهای اعلیحضرت غازی تلگرافات مخصوص

قرار خبرهای اخیر که بادره رسیده است، ۱۴ روز سفر توقف پاریس به خیریت گذشت. مراسم پذیرائی از طرف حکومت خیلی احترامکارانه و خوب اجرا شد.

۸ فروری رهسپار بلژیک شدند ، عندالورود به سرحد ولیعهد با چند نفر اشخاص معزز حکومت به (استاسیون) [ستیشن ریل] آمده بودند. انجام پذیرائی انتها درجه مجلل و مرغوب بود. حکومت خیلی صمیمیت و اهالی مملکت گرمجوشی زیاد نشان دادند. مهمانی از طرف شاه در قصر شاهی سه روز معین بود. ذات شاهانه با رفقای همسفر شان الله الحمد صحت دارند.»

انیس در شماره مؤرخ ۴ حوت ۱۳۰۶ (۲۴ فیبروری ۱۹۲۸) خود مینویسد :

« برلن ۲۳ فروری

اعلیحضرت غازی و ملکه معظمه افغانستان در ریل مخصوص از سویس به برلن آمدند. در ایستگاه هندنبرگ [هیندنبورگ] رئیس جمهور و اراکین دولت پذیرائی نمودند. شاه ممدوح و ملکه معظمه از سرکهای عمومی که برای عبورشان به بیرقها مزین بود و دو رشته تراکم اهالی و رعایا بودند، عبور فرموده ، بقصر شاهزاده البرت که برای قیام [اقامت] رسمیشان تهیه شده بود، ورود فرمودند.

اعلیحضرت امان الله خان با رئیس جمهور هندنبرگ و اعضای کابینه ملاقات فرمودند. مطبوعات المان ورود پادشاه معظم افغانستان را بسرور تلقی نموده مخصوصاً استخدام متخصصین تخنیک المان را در نشریات خود اشاره نموده ، راجع به استحکام روابط تجارتی افغانستان و المان امیدواری زیاد نشان میدادند. از طرف هندنبرگ رئیس جمهور المان پادشاه و ملکه افغانستان در یک دعوت که در آن یک صد و بیست نفر شامل بودند ، مدعو شدند. در این دعوت از طرف جانبین تقاریری بمناسبات دوستانه افغانستان و المان اظهار شد.

ریگا :

معاهده مودت فیما بین دولتین افغانستان و لیتویا امضا گردید. و احتمال دارد که اعلیحضرت امان الله خان در ماه اپریل ریگا را سیاحت بفرمایند.»

قسمی که در بالا به گوشه ای از مسافرت امان الله خان اشارت مستند شد، شاه غازی ضمن سفرش ، از کشورهای مختلف دیدن کرد و در هر کشوری هفته ها بسر برد. وی در مدت اقامت خود در اروپا از تاسیسات علمی و صنعتی این کشورها دیدن کرد و قراردادهای فراوانی را با این ممالک بست و کمکهای عاجل علمی و صنعتی کشورهای پیشرفته اروپائی را دریافت کرد. وی شخصاً به مکاتب رفت ، از فابریکه ها بازدید کرد و با ارباب صنایع و تکنالوژی سخن گفت. قسمی که از شاهان عینی المانی آن زمان شنیدم، شاگردان مکاتب برای شاه و ملکه افغانستان ترانه ها درست کرده و حین بازدیدشان از مکاتب ، بصورت کورس میخواندند. و اعلیحضرت غازی حین بازدید از فابریکه های المان به هر یک از کارگران سکه طلا بخشیدند.

در برلین که پایتخت باعظمت آلمان دوران "مارشال پاول فون هیندنبورگ" (۳) بود، مفصلاً دیدن کرد. ریل شهری یا مترو را که در زبان المانی "او بان" U-Bahn نامیده میشود، سوار گشت و با فابریکه داران بزرگ در تماس آمد. به فابریکه مشهور آلات برقی آن زمان آلمان موسوم به Telefunken "تله فونکن" تشریف برد و با رئیس آن مؤسسه عالی صنعتی نشست و قرارداد ها بست. درین فابریکه که اینک در درسترز فابریکه مشهور دیگری بنام Samsung "سمسونگ" قرار گرفته است، همین اکنون هم سالونی وجود دارد، بنام Amanullah - Saal یعنی

"سالون امان الله". من شخصاً با رهنمائی دوست مشفق این سالون را دیده و از آن عکسها برداشته ام. در پشت دروازه سالون Amanullah - Saal "سالون امان الله" نوشته شده و اثاثیه سالون دقیقاً به شکل و در موقعیتی حفظ

گردیده، که امان الله خان بعد از مذاکرات با ارباب فابریکه، سالون را ترک کرد. این سالون را کشور المان شاید تا قاف قیامت به همین شکل و بحیث یک "مکان تاریخی" نگهداری نماید.

آن قطار شهری را که اعلیحضرت غازی با آن به سیر پرداخته بود، بنام König Amanullah یعنی "شاه امان الله" مسمی ساختند، که اکنون در "موزیم وسایل نقلیه برلین" بحیث یک "ریل تاریخی" نگهداری میشود.

همین لحظه که این سطور را مینویسم، متأسفانه امکان سخن در دسترس نیست. در آینده ان شاء الله هم "سالون امان الله" و نیز "ریل شاه امان الله" را سخن کرده و ضمن نوشته دیگری در دسترس علاقه مندان قرار خواهم داد.

(تذکر: به تاریخ اول فبروی امسال مقاله دیگری زیر عنوان «دو یادگار از اعلیحضرت غازی امان الله خان در برلین» نوشته که آن عکسهای تاریخ را در بر دارد، و آن مقاله بلافاصله پس از این مقال تقدیم می گردد)

بعد از گزارش مختصر سفر اعلیحضرت غازی، باز میپردازیم به نکته ای که مورد انتقاد شدید آن دوست قرار داشت:

به صراحت کامل میگویم، که اگر توطئه های استعمار انگریز در هیئت بلواها و اغشاشات در نقاط مختلف کشور جامه عمل نمیبوشید و در نهایت کار ضربه کاری از طریق دزد و رهنز مشهوری بنام "حبیب الله کلکانی" - که در زبان مردم به "بچه سقو" شهرت دارد - بر پیکر دولت امانی وارد آورده نمیشد و اعلیحضرت غازی امان الله خان لااقل ده سال دیگر امان مییافت، وضع وطن ما به کلی دگرگون میگشت و این همه لیل و نهار بعدی و خصوصاً کارستان سه دهه اخیر اصلاً به وقوع نمی رسید. پس علت اصلی ماجراهای بعدی در سیاست استعماری انگلیس و "آله دست قرار گرفتن" افراد ناآگاه و فرزندان ناخلفی از قبیل "بچه سقو" بود، که بارز ترین جنبش و جهش تاریخی و بهترین زمینه اعتلای وطن ما را برهم زد و برترین زمامدار تاریخ معاصر افغانستان را از منصف خدمت به وطن دور نگه داشت.

مرحوم غبار ضمن برشمردن ایراداتی بر حکومت امانی، علت اصلی بربادی رژیم امان الله خان را در اجراءات نادرست و شتابزده و خودکامگی خود امان الله غازی میداند و خصوصاً میگوید که امان الله خان پس از بازگشت از سفر اروپا و استقبال پرحرارتی که از طرف دول پیشرفته آن سامان نصیبش گردید، دیگر آن امان الله سابق نبود و کارهایی را براه انداخت که زمینه فروپاشی اقتدار دولتی و روبیده شدنش را از سریر قدرت فراهم گردانید.

بیشک که کارهای شتاب آلود و ذوق زده اعلیحضرت غازی، که مثل و اصطلاح معروف کابلی "آب را نادیده و موزه را از پا کشیدن" را تداعی میکند، زمینه انهدام رژیم امان الله خان را فراهم آورد، ولی استعمار انگلیس که از امان الله خان دل پر خون داشت و گفتار و نطق های استعمارشکن امان الله خان که چون خنجری در قلب این پیر فرتوت فرو می رفت، مترصد اوضاع بود و از کوچکترین روزنه هم برای برهم زدن اوضاع افغانستان و ایجاد انفلاق استفاده می برد. خاصتاً که عمال سرسپرده اش در دستگاه دولت امانی، خود باعث بسا کارهای ناکارآمد، اجراءات غلط و کارشکنی ها میگرددند و زمینه بسا بدبختی ها را میچیدند.

با شرح بالا بدین نتیجه میرسیم، که بدبختی های بعد از دوره امانی تا به امروز محصول کارروائی استعمار انگریز و آله دست قرار گرفتن فرزندان نااهل وطن، و بدرجه اول حبیب الله کلکانی - مشهور به "بچه سقو" - بود. که به گفته مرحوم غبار با سه صد نفر مسلح بر کابل یورش برد و بساط حکومت امانی را برچید.

در مورد حبیب الله کلکانی، که بعد خود را امیر افغانستان و "خادم دین رسول الله" اعلان کرد، از همه بیشتر مردم کابل آن زمان تصویر روشن داشتند. مردم کابل آنقدر از دست "رژیم سقوی" رنج برده بودند، که "بچه سقو" را "ممثل و نمونه شرارت و چور و چپاول و تاراج" میشمردند و وی را به "شقاوت" مثال میزدند.

متأسفانه کسی در روزگار ما پیدا شد، که برخاسته از "خصومت و عناد شخصی" با اعلیحضرت امان الله خان غازی و با مایه رومانتیک و شاعرانه، "رومان تاریخی" نوشت و از حبیب الله کلکانی "عیار خراسان" ساخت. تبلیغات نویسنده "عیاری از خراسان" در حدی در مغز و کله بعض هموطنان ما نشست، که "بچه سقاء" را تا "سدره المنتهی" بالا بردند و بیخبران و واقعیت گریزان تاریخ ستیز او را جایگاهی دادند، که در تصور سلیم نگنجد.

کسی که آله دست استعمار انگریز قرار گرفت و به کمک این کمپیر محتال، آن شهریار بی نظیر را از مسند زمامداری کشور پائین افکند، نه تنها منفور تاریخ است، بلکه مسبب همه بدبختی های پس از سقوط دوره امانی نیز هست. وای بر یلوه گویانی که چنین فردی را "قهرمان" بخوانند، از وی "بت" و "رب النوع" و "ربه النوع" بتراشند و بر آستانش جبین بخرانند!!!!

توضیحات :

۱ - "پله توفیر" را از بیت معروف شاعر چیره دست افغان، مرحوم "ولی طواف" به عاریت گرفتیم، که گفته بود :

ماه را با تو به میزان نظر سنجیدم از زمینش به فلک پله توفیر کشید

من ضمن مقاله مختصری زیر عنوان « غزلی از مرحوم "ولی طواف" » تمام غزل مربوط این بیت را آورده ام. خوانندگان آنرا از آرشیف مقالات بنده در پورتال باعظمت "افغان جرمن آنالین" گرفته میتوانند.

۲ - "های تک" همانا High Tech انگیزی و مخفف High Technology است. من این ترکیب را قبلاً در یکی از مقالاتم زیر عنوان "تحفه انگلیس به امیر یعقوب خان"، در هیئت "تخنیک عالی" ترجمه کرده ام.

۳ - Feld - Marschall Paul von Hindenburg، مارشال مشهور المان، که به "فاتح تننبرگ" مشهور است، بتاريخ ۲۱ آگست ۱۹۱۴ و سه هفته پس از شروع جنگ عمومی اول، قوماندانی اعلاى اردوی هشتم المان را به عهده گرفت و در حالی که جنرال "لودندورف" Ludendorf لوی درستیز وی بود، اردوی دوم روسیه تزاری را در ظرف پنج روز (۲۶ تا ۳۰ آگست همان سال) در ناحیه Tannenberg نابودکنان در هم شکست.

مارشال پاول فن هیندنورگ از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۴ رئیس جمهور المان، بود که در آن برهه تاریخ، المان "جمهوریت وایمار" Weimarer Republik نامیده میشد. هیندنورگ در سال ۱۹۳۳ یعنی چند ماه پیش از مرگ خود، آدولف هیتلر را به حیث صدراعظم المان مقرر کرد و نمی دانست که با این انتخاب، "رایش سوم" المان یعنی Drittes Reich زاده میشود و چه بلایی را بر سر المان و جهان می آورد.

۴ - مطالب داخل [] مبنی بر شرح و یا تصحیح، از قلم نویسنده این مضمون است.

ابراز سپاس :

از دوست فاضلم، آقای فضل الرحمان جان فاضل، خیلی سپاسمندم که کلکسیون انیس حاوی شماره های ۱۵ عقرب تا ۷ حوت ۱۳۰۶ (۲۴ اکتوبر ۱۹۲۷ - ۲۴ فبروری ۱۹۲۸) را در اختیارم گذاشتند و این دومین بار است که از این مجموعه گرانها در مقالاتم استفاده میکنم.

مقاله دوم

کرلسروهه، اول فبروری ۲۰۰۸

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

دو یادگار از اعلیحضرت غازی امان الله خان در برلین

و پیشنهاد به هموطنان گرانقدر

جزء آخر مقاله "اگر اعلیحضرت امان الله خان را میگذاشتند، ..." را به "دو یادگار از اعلیحضرت غازی در برلین" معنون ساخته و ضمن آن چنین نوشته بودم :

« قسمی که در بالا به گوشه ای از مسافرت امان الله خان اشارت مستند شد، شاه غازی ضمن سفرش، از کشورهای مختلف دیدن کرد و در هر کشوری هفته ها بسر برد. وی در مدت اقامت خود در اروپا از تأسیسات علمی و صنعتی این کشورها دیدن کرد و قراردادهای فراوانی را با این ممالک بست و کمکهای عاجل علمی و صنعتی کشورهای پیشرفته اروپائی را دریافت کرد. وی شخصاً به مکاتب رفت

، از فابریکه ها بازدید کرد و با ارباب صنایع و تکنالوژی سخن گفت. قسمی که از شاهدان عینی المانی آن زمان شنیدم، شاگردان مکاتب برای شاه و ملکه افغانستان ترانه ها درست کرده و حین بازدیدشان از مکاتب ، بصورت کورس میخواندند. و اعلیحضرت غازی حین بازدید از فابریکه های المان به هر یک از کارگران سکه طلا بخشیدند.

از برلین که پایتخت باعظمت آلمان دوران "مارشال پاول فون هیندنبورگ" بود، مفصلاً دیدن کرد. ریل شهری یا "مترو" را که در زبان المانی "او بان" U-Bahn نامیده میشود، سیر کرد، با فابریکه داران بزرگ در تماس آمد، به فابریکه مشهور آلات برقی آن زمان آلمان موسوم به Telefunken "تله فونکن" تشریف برد و با رئیس آن مؤسسه عالی صنعتی نشست و قراردادها بست. درین فابریکه که اینک در دسترس فابریکه مشهور کوریای جنوبی بنام Samsung "سمسونگ" قرار گرفته است، همین اکنون هم سالونی وجود دارد، به نام Amanullah - Saal یعنی "سالون امان الله". من شخصاً با رهنمائی دوست مشفق این سالون را دیده و از آن عکسها برداشته ام. در پشت دروازه سالون Amanullah - Saal "سالون امان الله" نوشته شده و اثاثیه سالون دقیقاً به شکل و در موقعیتی حفظ گردیده، که امان الله خان بعد از مذاکرات با ارباب فابریکه، سالون را ترک کرده بود. این سالون را کشور المان شاید تا قاف قیامت به همین شکل و بحیث بیانگر یک "رویداد تاریخی" نگهداری نماید.

آن قطار شهری را که اعلیحضرت غازی با آن به سیر پرداخته بود، بنام König Amanullah یعنی "شاه امان الله" مسمی ساختند، که اکنون در "موزیم وسایل نقلیه برلین" بحیث یک "ریل تاریخی" نگهداری می شود.

همین لحظه که این سطور را مینویسم، متأسفانه امکان سکن در دسترس نیست. در آینده ان شاء الله هم "سالون امان الله" و نیز "ریل شاه امان الله" را سکن کرده و ضمن نوشته دیگری در دسترس علاقه مندان قرار خواهم داد.» (ختم نقل قول)

اینک که ۳۱ جنوری ۲۰۰۸ است و امکان سکن میسر گردیده ، آن اسناد را با شروح لازم به تصویر کشیده و خدمت علاقه مندان و محققان ، تقدیم میکنم :

All-Fahrzeuge

- Wagen-Nr.: 404, 848, 836, 377
- Baujahr: 1928-1929

Technische Daten

- Wagenkasten: Stahlblechbauweise
- Länge (2Wg): 24,8 m
- Leergewicht Triebwagen: 27,2 t
- Leergewicht Beiwagen: 15,3 t
- Zul. Gesamtgewicht: 55,6 t
- Sitz-/Stehplätze: 63/112
- Antrieb: Triebwagen Einzelachs Antrieb
- Steuerung: selbsttätiger Handfahrschalter
- Motorleistung: Triebwagen 4 x 60 kW

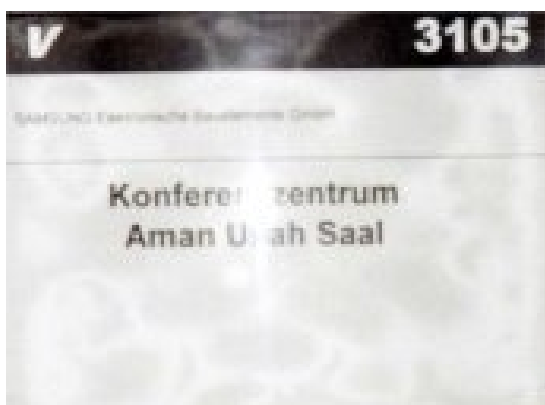
Die Züge vom Typ All werden auch als „Amanullah“ bezeichnet, weil der Afghansiche König Aman-Ullah im Jahre 1928 einen Zug dieses Typs bei einem Besuch in Berlin gefahren hatte.




ترجمه قسمت آخر و دلچسپ برای ما افغانها : ریل های سلسله "ال" * بنام "امان الله" نیز یاد میگردند، چون امان الله پادشاه افغانستان در هنگام بازدید خود از برلین در سال ۱۹۲۸ سوار یکی از همین ریل ها گردیده بود.



نمای کلی "ریل - امان الله"



Konferenzzentrum
Aman Ullah Saal

مرکز کانفرانس ها - سالون امان الله

نمای داخلی اتاقی که در آن اعلیحضرت امان الله خان غازی با اداره چیان فابریکه "تله فونکن" به مذاکره نشسته بود و رونق اثاثیه اش به شکل همان رویداد تاریخی، حفظ گردیده است.



نمای بیرونی فابریکه "تله فونکن" با مدخل بزرگش، که اینک بنام "سم سونگ" یاد میگردد

پیشنهاد به هموطنان گرانقدر :

اعلیحضرت غازی حین سفر شش ماهه خود از ممالک مختلف آسیائی، اروپائی و افریقائی در هر شهری مدتی توقف فرموده و بدون شک در هر جا از ایشان یادگاری بجا مانده است. من دو یادگار آن پادشاه ترقی خواه را در شهر برلین، منتشر ساخته و به اصطلاح ملایان "اتمام حجت" کردم. خواهشم از هموطنان ارجمندم اینست که ایشان نیز تشبث فرموده و چنین چیزی را در شهری که اقامت دارند، تهیه کرده و جهت نشر به پورتال ملی و پیشتاز "افغان جرمن آنلاین" بفرستند. یقین دارم، که با چنین کاری مجموعه ای بدست خواهد آمد، که بدرد تاریخ آن دوره بخورد. و من الله التوفیق

توضیح :

* سلسله ریل هائی که از آن بین سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ جمعاً چهار عدد با شماره های ۴۰۴، ۸۴۸، ۸۳۶ و ۳۷۷ در المان آن روزه تولید و بنام All یعنی "فضاء" یاد گردیدند. چون یکی از همین ریل ها افتخار حمل اعلیحضرت غازی امان الله خان را در برلین داشت، المانهای بافرهنگ، تمام این سلسله را بنام "امان الله" مسمی ساختند.

مقاله سوم

برلین، ۱۲ آگست ۲۰۰۷

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

۲۸ اسد روز ماندگار در تاریخ وطن

جاوید باد یاد سیف الملة و الدین "اعیخضرت امان الله خان غازی"

این مقاله مختصر را خاص برای سایت باوقار "۲۸ - اسد" مینویسم، که خود را با نام شاندار و فخری مفتخر ساخته است، نامی که تا جهان جهان است در ذهن تاریخ ما جلوه خواهد فرمود.

ملل و نحل جهان همه روزهای با افتخار دارند، روزهایی که از رشادتها و قهرمانی های اجداد و نیاکانشان حکایت میکند و روزهایی که بمانند تاج عزت بر تارک تاریخشان میدرخشد. ملت با شهامت و قهرمان پرور افغانستان نیز بدون شک واجد چنین روزهاست و یکی از همین روزهای پرمیمنت ۲۸ اسد است؛ روزی که افغانان شجاع پشت استعمار انگلیس را به زمین زدند و لرزه در تن این کمپیر مُحْتال انداختند.

افغانها استقلال خود را درست در آوانی بدست آوردند، که بیشتر از نصف جهان کهن در تسلط دول امپریالیستی اروپائی قرار داشت. افغانستان استقلال خود را در هنگامی کسب کرد که استعمار انگلیس از جنگ عمومی اول فاتحانه بدر گردیده و در ذروه قدرت خویش قرار داشت. گو اینکه ملت افغان پیشقراول و قافله سالار مستعمرات جهان در حصول استقلال و خود ارادیت گردید و به ملل تحت ستم استعمار رسم "سرافرازی" و "آزاد زیستن" را آموخت. می سزد که به چنین روزی ببالیم و سزاوار است، که این روز استثنائی و غرورآفرین را در سینه های خود به خط زرین بنگاریم.

وقتی از چنین روز با عظمت و پرهیمنت یاد می کنیم، بی اختیار به یاد ابرمردی می افتیم که درفش استقلال را برافراشت و تا نسیم آزادی در کشورش وزیدن نگرفت، شمشیر در نیام نکرد. این مرد، که بدون شک و شبهه "قهرمان ملی افغانستان" (۱) است، سیف الملة و الدین (۲) اعلیحضرت غازی امان الله خان بود؛ زمامداری که مایه سربلندی تاریخ ماست و وطن ما به وجودش میتواند افتخار نماید.

کشور مردافرین افغانستان در عرصه کمتر از یک قرن و در ابتداء و انتهای قرن بیستم، دو ابر قدرت تاریخ را به زانو درآورد و جبروت هر دو را به خاک سیاه نشاند. این دو رشادت بزرگی که مردم دلیر و باشهامت ما از خود به یادگار گذاشتند، سرمشق جهان تحت ستم گردید. یکی از روزهایی که با چنین رشادتها ها گره خورده، همانا روز باشکوه ۲۸ اسد ۱۲۹۸ (۱۹ آگست ۱۹۱۹) - ۸۸ سال پیش از امروز - است که روز استرداد استقلال ماست، روزی که ممالک مستعمره را راه و رسم استرداد آزادی آموخت و دیری نپایید که ممالک مختلف گیتی یکی پی دیگر از طلسم استعمار رها گردیدند. و دیگر روز ۱۵ فبروی ۱۹۸۹، روزی که آخرین سپاهی اردوی اشغالگر سرخ خاک پاک ما را ترک گفت. این روز هم عَلم خود را بر فراز تاریخ کوفت و در صدر روزهای باشکوه قرار گرفت. این روز شکست فاحش قوای اهریمنی شوروی را به یاد می دهد و عظمتش بالاتر از روز ۸ می ۱۹۴۵ است، یعنی روز تسلیم شدن بلاشرط آلمان نازی در برابر متحدین. اگر آن روز تحفه آور صلح به جهان از قید جنگ عمومی دوم بود و نوید دهنده آزادی از بند بزرگترین جنگ تاریخ؛ روز ۱۵ فبروی ۱۹۸۹ روزی بود، که عَلم استقلال را بر بام فلک کوفت و به ممالک تحت سلطه سوسیال امپریالیزم فهماند و درس داد، که یک ملت به ظاهر کوچک آسیائی هم میتواند چانه بزرگترین قوه قهار نظامی تاریخ را بشکند و پوزه اش را بخاک بمالد. آری همین روز الهام بخش تمام ممالک در بند اتحاد شوروی گردید، تا طلسم بندگی را بکسند و راه آزادگان را برگزینند. بی موجب نیست، که در همان سال ۱۹۸۹ تمام ممالک اروپای شرقی جامه اسارت را درپند و تا آخر همان سال از قید اسارت شوروی وارهیدند. و سال بعد نوبت به پاره پاره شدن خود امپراتوری شیطانی شوروی رسید، که از بطن آن پانزده کشور آزاد آسیائی و اروپائی زاده شدند. نبرد مظفرانه ملت افغان این همه ارمغان را به جهان داد و نه تنها اروپای شرقی را از یوغ استعمار روس فارغ ساخت بلکه از ممالک آسیای مرکزی گرفته تا ارمنستان و آذربایجان و گرجستان و اوکراین و بیلوروس و غیره را نیز از قفس روس رهانید. می بینیم، که شکست روس در وطن ما پیامدی داشت، بس باشکوهتر از پیامدهای جنگ عمومی دوم.

جا دارد که این دو روز بزرگ تاریخ خود را ارج بگذاریم و تا دروازه تاریخ بسته نشده آنها را بزرگ بداریم.

جاودانه باد یاد بزرگمردانی که این دو روز ارجمند را درج دفتر تاریخ ما ساخته و پرچم استقلال را بر بام سماوات افراختند.

دروود بر روان مبارک صدها و هزاران قهرمان گمنامی که خون های پاک خود را در راه استقلال وطن ریختند و امروز از ایشان کسی نام هم نمی برد !!!!!

پاینده بـاد استقلال
تل دی وی افغانستان

توضیحات :

۱- افتخار دارم که لقب **مظنن و شکوهمند "قهرمان ملی افغانستان"** را بار اول برای قهرمان استقلال وطن، اعلیحضرت غازی امان الله خان، بکار میبرم. شاید کسان دیگر این لقب را بیشتر از من پیشوند نامی این ابرمرد تاریخ ما ساخته باشند، که من از آن بی خبرم. این لقب که بحق سزاوار همچو ابرمرد است، در تضاد آشکارا با آن **"قهرمان دروغین"** قرار دارد، که بزور سلاحسالاران "شورای زمردفرشان پنجشیر" گرفته شده و همین که زورگویان کنونی از مسند قدرت افتیدند، القاب "قهرمانی" و "مارشالی" ایشان نیز می پڑمرد و از آستان افغانستان زوده میگرد.

۲- "سيف الملة و الدين" لقبی است برای امان الله خان غازی که بار اول در مقاله دانشمند فاضل، جناب فضل الرحمان فاضل، زیر عنوان "۲۸ اسد ۱۲۹۸ هجری خورشیدی" در شماره ۲۱/۲۰ مجله "کاخ سخن" (تابستان/ خزان ۱۳۸۵) به نظرم رسید. اینکه این لقب قبلاً برای این شخصیت بزرگ و "قهرمان واقعی ملی افغانستان" بکار رفته و یا که ابتکاریست از جناب فاضل، نمیدانم. اینقدر میدانم که "سيف الملة و الدين" لقبی است بس زبینه و در خور شأن اعلیحضرت غازی امان الله خان.

مقاله چارم

برلین، ۱۸ آگست ۲۰۰۷

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

به نام نامی قهرمان و محصل استقلال

اعلیحضرت غازی امان الله خان

جناب کاندیدای اکادمیسین محمد اعظم سیستانی ضمن مقاله خویش معنون به "بویو جان جیغه دار که بود؟" در پورتال بی همال "افغان جرمن آنالین" چنین نوشتند: «بویوجان یا بی بی حلیمه اولین زن شاعر است که در عهد امیر عبدالرحمان خان دم از استقلال زده است. بروایت "پرده نشینان سخنگوی" این سه بیت از اوست:

از برای خدا بلند کنید بر سر خود لوای استقلال
باد شیرین دهان ملت ما یا رب از میوه های استقلال
می کشم بعد از این بدیده خود سرمه از خاک پای استقلال

« (ختم نقل قول)

از این قطعه جانانه و نشانه های دیگر به وضاحت میتوان دریافت، که داعیه استقلال در حلقات دور شاه و حتی در خود خاندان عبدالرحمان خان نیز سر داده میشد.

گویند که امیر حبیب الله خان هم از شرایط سیاسی وطن رنج می برد و آرزو داشت که از طرق صلح آمیز زمینه دریافت استقلال افغانستان را آماده سازد. اما امور در حلقات مخفی دربار و بدون آگاهی و برخلاف خواست امیر، در مسیر حصول استقلال پیش میرفت. در واقع زمینه کسب استقلال در زمان امیر حبیب الله خان چیده و بند و بست های لازم دیده شد. مأمول مگر فقط با قتل امیر و اعلان پادشاهی امان الله خان جامه عمل پوشید.

وقتی اعلیحضرت امان الله خان به تاریخ ۲۳ فبروری ۱۹۱۹ بر سریر و مسند شاهی افغانستان نشست، اولین ندای او "ندای استقلال" بود. شهزاده احسان الله د افغانستان (۱)، فرزند اعلیحضرت امان الله خان چنین فرماید:

« وقتی اعلیحضرت غازی بر تخت نشست، گفت: "من میخواهم یک پادشاه آزاد در یک کشور بکلی مستقل باشم." و شمشیر خود را از غلاف بیرون کشیده و گفت: "تا افغانستان کاملاً آزاد نشود، من این شمشیر را دوباره در غلاف نخواهم کرد." و گفتارش را با این کلمات هم جان داد: "افغانستان برای

افغانها."» (گفتار آدیوئی شهزاده احسان الله د افغانستان - فرزند اعلیحضرت امان الله خان غازی - در صدر صفحه اول "تحلیلات" پورتال مبارز و ملی "افغان جرمن آنلاین"، ۱۸ آگست ۲۰۰۷) آری؛ همین طور هم شد و اعلیحضرت غازی، شمشیر دوباره در نیام نکرد، تا نسیم استقلال در کشورش وزیدن نگرفت.

شایسته است سخنان شمالی وارو و پرمعنای امیر حبیب الله کلکانی در مورد استقلال هم آورده شود. پدر مرحوم، عبدالواحد معروفی که در جمع تماشاچیان، سخنرانی خادم دین رسول الله را به گوش خود شنیده بود، یک جمله مهمش را چنین نقل میکرد: «استقلال از مومۀ امان الله نیس، استقلال از شما ولس اس.» در تواریخ این جمله به اشکال مختلف پرداز گردیده، ولی در هیچ جای کلمه "مومه" را نیاورده اند.

درینجا لازم میدانم، که بر خلاف میلان و مود روز، از رول برجسته سپهسالار محمد نادر خان در جنگ استقلال تذکراتی بدهم:

ما مردم متأسفانه یا همه خوبیها را در وجود یک نفر می یابیم و یا همه بدیها را. یعنی که فرد محبوب و مورد نظر خود را مجموعه همه خوبی ها میدانیم و آن کسی را که خوشش نداریم، واجد همه زشتی ها. در مورد سپهسالار نادرخان هم قصه از همین قرار است. مگر اگر اشتباهات نادرشاه را که مبتنی بر روش استبدادی و اریستوکراتیکش از وی سر زد و ظلم و ستم ناروا را در حد بسا کسان بار آورد، کنار بگذاریم، از نقش مؤثر و قاطع وی در جنگ استقلال کشور هرگز نمیتوان چشم پوشید. رول برجسته وی و ضربه مهلکی که وی به قوای انگلیسی زد و در واقع زمینه حصول استقلال افغانستان را میسر گردانید، هرگز قابل کتمان نیست. افواهاات حاکی از آنست که گویا نادرخان با انگریزها سر سازش و تبانی داشته. به نظر قاصر من، کسی که چنین ضربه کاری و کشنده بر قوای انگریز وارد کرد - ضربه ای که منجر به کسب استقلال افغانستان گردید - چطور میتواند نوکری انگریز را بکند؟؟ متأسفانه در دوره سلطنت اعلیحضرت مرحوم ظاهر شاه در مورد پدرش، نادرشاه، آنقدر مبالغه صورت گرفت و آنقدر رول محصل اصلی استقلال افغانستان - اعلیحضرت غازی امان الله خان - نادیده گرفته شد، که مردم در

برابر "نادر خان" حساسیتی عجیب و غریبی پیدا کردند. این حساسیت در حدی بود، که حتی خدمات نادرخان را هم تحت الشعاع خود قرار داد.

مرحوم میر غلام محمد غبار ضمن شرح محاذات جنگ سوم "افغان - انگلیس" در ذیل محاذ تل چنین آرد:

«سپهسالار محمد نادر خان در ۲۶ می ۱۹۱۹ بطور ناگهانی با ده هزار لشکر ملی از مردم خوستی و وزیری و غیره و سه هزار عسکر منظم و دو توپ هاویترز (هاوان - شرح از معروفی) و هفت توپ دیگر در محاذ تل رسید. این قواء بلادرنگ نقاط حاکمه و قصبه تل را اشغال و در ۲۸ می در زیر باران گلوله طیارات دشمن (در طی همین بمباران طیارات انگلیسی بود که احمد جان خان کمیدان شهید شد)، قلعه جنگی تل را زیر آتش هاویترزها قرار داد و به سرعت ذخایر تیل (بنزین - شرح از معروفی) و چوب و آذوقه را با ستیشن های بی سیم و ریل آتش زد. قطعات "فرانتیر کانتیلری" دشمن از موضع خود فرار کرده و ذخیره آب مورد خطر واقع شد. آتشباری توپخانه افغانی دیگر گل شدنی نبود، تا فصول (دیوار - شرح از معروفی) قلعه تل و قشله های قلعه منهدم گردید. ملیشیایی ها انگلیس ها را ترک گفتند و از تل خارج شدند. بالاخره قوای انگلیس تاب نیاورده دست از جنگ کشید و بیرق تسلیم برافراشت. مهاجمین افغانی متوجه بیرق تسلیم نشدند و یا نخواستند بشوند، پس هجوم دوام کرد و سپاه و افسران انگلیسی از دروازه دگر قلعه فرار کردند. قشون فاتح افغانی داخل تل شده بیرق افغانستان را بر فراز آن افراشتند، در عوض قوماندانی اعلای انگلیس جنرال اوستاس قوماندان مدافع و ناکام تل را معزول و در هند احضار کردند و بعدها جنرال دایر در عوض او منصوب گردید.

در حالی که قوای فاتح افغانی قلعه مهم تل را در دست داشته و کوهات و پیشاور را تحت تهدید قرار داده بود، و قوای افغانی میتوانند به یک حرکت جناحی در پیشاور بیفتند و سپاه خیبر انگلیسی را معدوم و هر دو کناره دریای سند را زیر پای استعمار امپراتوری به توده آتش تبدیل نماید، ولی این چنین نشد زیرا پایتخت کابل بدون مشوره با قوماندانان محاذات جنگ، بدون مشوره با مردم افغانستان، خواهش متارکه انگلیس را پذیرفته و به قوماندانان خود در تمام محاذات جنگ امر تخلیه مناطق مفتوحه و عقب کشی از سرحدات را صادر کرد. لهذا سپاه فاتح افغانی خواهی خواهی رجعت کردند و نقاط مهمی که با خون مردم و عسکر افغانی فتح شده بود، دوباره (به شمول قلعه جنگی تل) به دست دشمن افتاد، زیرا پشت جبهات افغانی یعنی دولت مرکزی و دربار معناً متزلزل بود.» (صفحات ۱۲۰۶ - ۱۲۰۷ جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" (چاپ دو جلدی)، چاپخانه نهضت، تابستان ۱۳۷۵، قم) از شرح مرحوم غبار چند نتیجه میگیریم:

- از این شرح رول شخص سپهسالار نادرخان در این جنگ بسیار برجسته میگردد و در حالی که در محاذات متعدد دیگر کدام گشایشی نصیب قوای افغانی نگردیده بود، در جبهه تل بر اثر کاردانی و قوماندانی درست نادرخان فتحی درخشان نصیب قوای افغانی گردید. من ازین نکته نتیجه ای میگیرم، که مطابق با آن سخنان بسا کسان مبنی بر تبانی نادر خان با انگلیس ها، نقش بر آب میگردد.

- رول تعیین کننده "مخابره" درین جنگ به کلی آشکار میگردد. اگر مرکز افغانستان امکانات مخابراتی درست را در اختیار میداشت و ازین طریق با جبهات ارتباط مستقیم و لازم میگرفت، متارکه قبل از وقت هرگز صورت نمیگرفت و چه بسا که بر اثر جانفشانی های قوای افغانی تحت قوماندۀ سپهسالار نادرخان، مناطق از دست رفته افغانستان دوباره به سرزمین مادر ملحق گردیده و نواحی پشتون نشین در قلمرو پاکستان امروزی قرار نمیگرفتند. بسا تحلیلگران تاریخ هم بدین باور اند، که درست در همین هنگام بهترین زمینه الحاق مناطق از دست رفته آن سوی سرحد دیورند به بدنه سرزمین اصلی، به هدر داده شد. اگر قوای افغانی فعالیت های محاروبی خود را پیش از وقت متوقف نمیساختند، شاید هند بریتانیایی به سرنوشت دیگری مواجه میگردد.

پیشنهاد اعمار آرامگاهی باشکوه برای اعلیحضرت غازی امان الله خان

سال ۱۹۶۴ بود و تازه از تحصیل نظامی در چکوسلوواکیا، برگشته بودم که با جمعی از دوستان سفری به جلال آباد دست داد. از امکان دیدنی شهر دیدن کردیم و از جمله از "سراج العمارت" که از بناء های تاریخی جلال آباد است. در مقابل آن قبر امیر حبیب الله سراج المله و الدین را دیدم که پسر نامدارش، اعلیحضرت غازی امان الله خان، در کنارش آرمیده؛ در قبری ساده و بس محقر به بلندای چند سانتی متر و رنگ شده با "گل سفید". در همان دم افسوس ها خوردم که شخصیتی به بزرگی سیف المله و الدین اعلیحضرت غازی امان الله خان، چرا آرامگاهی شایسته ندارد؟؟؟

اینک که از آن خاطره ۴۴ سال. تخت میگذرد و همان صحنه آئینه وار جلو چشم قرار دارد، می خواهم پیشنهاد کنم که: در زمانی که تمام آحاد ملت ما به عظمت شخصیت بی نظیر اعلیحضرت غازی و به عظمت "استقلال افغانستان" پی برده اند، باید آرامگاهی معظم و در خور شأن ایشان در پایتخت بناء گردیده و عظام رمیم اعلیحضرت غازی از جلال آباد بدانجا انتقال داده و با اعزاز در خور، بخاک سپرده شود.

پیشنهاد من به حیث کمترین فرد افغان اینست، که این آرامگاه در "دارالامان"، که با نام نامی "امان الله خان غازی" گره خورده و جانیست که اعلیحضرت "کابل جدید" را در آن بناء میکرد، بنیاد گردد؛ شاید در نزدیکی قصر دارالامان و یا تپه تاج بیگ و در دور و نواح آن دو!!!!

توضیحات:

- ۱ - وقتی اعلیحضرت امان الله خان غازی مجبور به ترک وطن شده و پناهنده ایتالیا گردیدند، به رسم قوانین اروپائی باید نام خانوادگی خود را ثبت دفتر مقامات مربوطه ایتالیا میکردند. امان الله خان نام "د افغانستان" را که به زبان فرانسوی در معنای "از افغانستان" است، برگزیدند و همین نام هم "نام خانوادگی" تمام فامیل امان الله خان غازی گردید.
- ۲ - "سیف المله و الدین" لقبی است برای امان الله خان غازی که بار اول در مقاله دانشمند فاضل، جناب فضل الرحمان فاضل، زیر عنوان "۲۸ اسد ۱۲۹۸ هجری خورشیدی" در شماره ۲۱/۲۰ مجله "کاخ سخن" (تابستان/ خزان ۱۳۸۵) به نظرم رسید. اینکه این لقب قبلاً برای این شخصیت بزرگ و "قهرمان واقعی ملی افغانستان" به کار رفته و یا که ابتکاریست از جناب فاضل، نمیدانم. اینقدر میدانم که "سیف المله و الدین" لقبی است بس زبینه و در خور شأن اعلیحضرت غازی امان الله خان.

(ختم چار مقاله)